

تحلیل قصه ای لکی بر مبنای روانشناسی یونگ

علی حیدری^{۱۳}

اهمیت قصه

بر عکس تصور امروزی از قصه که بیشتر در ذهن افراد علمی دنیای مدرن، مفهومی شبیه به خرافه دارد، در دنیای قدیم از اساسی ترین مفاهیم بشری قلمداد می شد و اهداف امروزی از قبیل سرگرمی و... که بر قصه مترتب است، در درجه دوم از اهمیت قرار داشت. اهمیت قصه تا جایی است که کتب مقدس نیز از آن غافل نمانده اند. برونو معتقد است: « بسیاری از داستانهای تورات و انجیل به قصه شباهت دارند. مانند: یونس و ماهی.» (برونو، ۱۳۸۴: ۸۹) حتی وجود سوره قصص در قرآن و احسن القصص در آیه ای از قرآن (۳/ یوسف) و... نیز اگر به منزله اهمیت قصه در قرآن نباشد، بی شک اهمیت قصه را در آن دوران ثابت می کند. علت روی آوری کتب مقدس به قصه، ظاهراً از آن روی است که قصه نیاز فطری بشر است. برونو معتقد است: «پدران و مادران هنوز به شدت باور داشتند که داستانهای تورات و انجیل معمای زندگی و معنای آن را حل می کنند... به عقیده آنان کتاب مقدس پاسخ همه پرسشهای لازم را در برداشت.» (برونو، همان، ۸۷)

کارکرد قصه

^{۱۳} استادیار گروه ادبیات دانشگاه لرستان

ظاهراً چنین تصور می شود که قصه را برای سرگرمی می خوانند و یا با آن کودکان و نوزادان را می خوابانند و ... اما به نظر می رسد که داروی تلخ پند و نصایح و چراغ زندگی، در لابلای این قصه های به ظاهر ساده، نهفته است و در آینده و زندگی مخاطب تاثیر می گذارد. دید دو گانه ای که در مورد قصه وجود دارد، رویکردها و نگاه ما را به قصه دو گانه کرده است. بعضی معتقدند که قصه در کودک امیدهای دور و دراز و غیرواقعی ایجاد می کند و او را از دنیای واقعی دور می کند. به جادوگری ایمان می آورند، از آموختن علم بیزار می شوند، با موجودات خطرناکی مانند دیو و غول و اژدها آشنا می شوند و آنها معتقدند اگر بچه والدین را رقیب خود می دانند تاثیر قصه است نه رفتار واقعی کودک و ... طبیعی است که تأثیری که قصه بر روح و روان کودک دارد. در حالی که چنین نیست. دلاشو از قول برونو بتلهایم می نویسد: « قصه از کشمکش کودک با والدین حکایت می کند.» (دلاشو، ۱۳۶۶: ۱۱)، بر انسان میانسال و بزرگ سال ندارد. شاید این همه دشمنی با قصه ناشی از آن است که منتقد قصه، کودک را با خود یکی می داند و نیازهای او را شبیه خود می داند. از جهتی دیگر اگر از زوایای دیگر به قصه نگاه کنیم و کارکردهای طولانی مدت او را در مخاطب در نظر بگیریم، خواندن قصه برای کودک اتلاف وقت تلقی نخواهد شد. دلاشو می گوید: ما قبلاً به قصه فقط برای سرگرمی به ویژه برای کودکان نگاه می کردیم اما اگر از قصه به اسطوره بازگردیم به کشف اسرار حقیقت نائل می شویم. (دلاشو، همان: ۳۸) شاید بر شمردن کارکردها و تأثیر قصه بر مخاطب یکسان نباشد و هر قصه تأثیر خاص خود داشته باشد و یا هر قصه بر افراد مختلف، تأثیرات متفاوتی داشته باشد. اما به طور کلی می توان بعضی از تأثیرات قصه را چنین برشمرد، حس عدالت طلبی و عدالت خواهی را برای مخاطب تقویت می کند، باعث تلطیف روح می شود به ویژه وقتی ضد قهرمان به سزای اعمالش می رسد، عنصر تخیل را تقویت می کند {برونو می گوید: تخیل به

کودک می آموزد که چگونه از یک مرحله به مرحله دیگر رشد کند. باعث رهایی و تسکین آلام می شود، با توجه به پایان خوش آن باعث تجدید قوا و امیدواری می شود. { (برونو، ۱۳۸۴: ۲۰۵) } باعث تجربه اندوزی می شود، مخاطب می آموزد که با دقت و پشتکار بر مشکلات غلبه کند، نابسامانی مخاطب را سامان می بخشد، ناامیدی و ناتوانی کودک را درمان می کند و بسیار زود آماده می شود بار خانواده و جامعه را بر دوش بکشد. راه زندگی را بر کودک هموار می کند. به مهمترین پاسخ های کودک جوابی در خور و قانع کننده می دهد، ترس از تنهایی، ترس از گرسنگی، ترس از گم شدن و... در قصه ها برای کودک حل می شود، شجاعت و دلاوری مخاطب را به دنبال دارد و...

اما با این همه، بعضی با قصه مخالف اند چون خود را با بچه و کودک مقایسه می کنند از طرف دیگر چنانکه گفتیم مسائلی مانند احتمال ایمان به جادوگری، تخیل گرایی کودک، دنبال علم نرفتن و سرگرم قصه هایی شدن که راه به جایی نمی برند، وجود موجودات ترسناکی مانند دیو و... که ظاهراً در روح لطیف کودک تأثیر منفی می گذارند و... از عوامل بازدارنده توجه به قصه است، به ویژه برای والدینی که غرق دنیای علمی جدید شده اند. در حالی که در باور گذشتگان و عالمان امروزی قصه، کودک طریقه زندگی کردن، و از آن مهمتر، درست زندگی کردن را از قصه می آموزد و از رهگذر قصه است که خود را برای اساسی ترین مسائل زندگی آماده می کند. «از ویژگی های قصه های پریان این است که دو راهه های هستی را به اختصار و روشنی بیان می کند. این به کودک امکان می دهد که با مشکل و در اساسی ترین شکل آن درگیر شود. در حالی که یک ماجرای پیچیده او را سردرگم خواهد کرد. قصه پریان همه موفقیت ها را ساده می کند.» (برونو، ۱۳۸۱: ۸) در جای دیگر می گوید: «قصه های پریان علاوه بر سرگرم

کردن کودک سبب می شود که او خود را بهتر بشناسد و شخصیتش را پرورش دهد.» (همان: ۱۳) به نظر می رسد در دوران اوج رواج قصه، مسائل چندان پیچیده نبوده است و موضوعات مطرح شده در قصه ها ساده و صمیمی بوده است. یا بهتر است بگوییم که قصه ها بر مبنای حقایق موجود ساخته می شده اند و همگام با پیشرفت و پیچیدگی اوضاع، تغییر شکل می داده اند. ظاهراً در روزگاران گذشته، مسائل تأثیرگذار بر رفتار آدمی کمتر از اکنون بوده است. به همین دلیل شاید تأثیر قصه بیشتر از موقعیت کنونی بوده است و بالطبع شخصیت کودک از قصه تأثیر بیشتری می پذیرفته است. از رهگذر قصه هاست که «کودک بر نومیادی های ناشی از خودشیفتگی، تصمیمهای دشوار ادیپی، و رقابتهای خواهر و برادری چیره می شود. او ناچار است از وابستگی های کودکی خود بکاهد و اعتماد به نفس و آگاهی نسبت به خود و حس وظیفه شناسی اخلاقی را تحصیل کند. از این رو او ناچار است بفهمد در خود آگاهی چه می گذرد، تا بتواند با رویدادهای ناخود آگاهی مقابله کند.» (برونو، ۱۳۸۴: ۱۱) برونو در ارتباط با تأثیر قصه معتقد است که: «قصه کودک را سرگرم می کند. او را از درونش آگاه می کند و باعث رشد شخصیت او می شود. قصه در سطوح بسیار متنوع چنان مفاهیم را به کودک انتقال می دهد و زندگی او را توانا می سازد که کتاب دیگر نمی تواند این تنوع را در برداشته باشد.» (همان: ۲۷)

شاید از همه مهمتر، قصه ورود کودک را به دنیای شهوت، به عنوان مشکلی اساسی که در دنیای معاصر نیز حائز اهمیت است، حل می کند. کما اینکه قراین نشان می دهد. در جوامع گذشته مشکل ورود جوانان به دنیای شهوت، یا مشکل تلقی نمی شده است و یا حداقل به اندازه دنیای متمدن امروزی جلوه نمی کرده است. مهمترین هدف اساسی همه قصه ها، آماده کردن کودک برای ورود به دنیای شهوت است که پدر و مادر برای کودک نارسیده، به عنوان تابویی از آن یاد می کنند. از طرفی پدر و مادر نمی توانند مستقیماً این

مسائل را به بچه گوشزد کنند و از طرفی دیگر ضرورتی انکار ناپذیر است که کودک باید در سنین بالاتر تجربه کند. سرپوش گذاشتن و کتمان این حقایق راه ناموفقی است که اکثر والدین آن را طی می کنند. در حالی که طوفان شهوت کودک با طغیان ناگهانی، مشکلات جدی را به بار می آورد که مشکل اساسی جوامع امروزی نیز هست. «شوک ناشی از برخورد غریزه ی کودکانه با ماهیت اخلاقی مطلقاً اجتناب ناپذیر و حتی به نظر من شرط لازم انرژی روانی است.» (یونگ، ///////////////: ۱۲۷) چنانکه گفتیم یکی از اهداف اصلی قصه ها آماده کردن کودک است برای فهم تدریجی مسائل زناشویی آن هم از طریق کنایه که بیشترین تأثیر را در رشد صحیح شهوت کودک به همراه دارد.

در مقاله حاضر پس از نقل قصه ای رایج در زبان لکی، به صورت مختصر در این مورد (بیان مسائل شهوانی) با توجه به آموزه های روانشناختی یونگ که به احتمال زیاد راویان قصه مذکور که قرنها قبل از یونگ می زیسته اند، از اصطلاحات امروزی خالی الذهن بوده اند، اما فهم و درک آنها از این مسائل دقیق بوده است، خواهیم پرداخت. قبل از هر چیز لازم است اصل قصه نقل شود.

پسری که هفت قتل کرد

مرد و زنی زندگی با هم زندگی می کردند، اما بچه دار نمی شدند. روزی متوجه شدند که زن حامله شده است. از خوشحالی پیش منجم قبیله رفتند. منجم به مرد گفت: « زن به نوزادی حامله است که وقتی بزرگ

شود هفت قتل می کند، اما به همسرت این موضوع را نگو. « مرد به زن گفت: « نوزاد پسر است. » اما قسمت دوم پیشگویی را از او کتمان کرد. وقتی زن وضع حمل کرد، دوباره پسر را نزد منجم بردند و همان پیشگویی قبلی را تکرار کرد و مرد را هشدار داد که برای دوری از خونریزی، صلاح در این است پسر را کنار رودخانه برده و سر ببرد؛ ابتدا سر او را که سبک تر است بر آب دهد سپس تنه او را که سنگین تر است به امواج رودخانه سپارد. مرد دنبال فرصتی می گشت تا اینکه روزی زن را به بهانه ای خانه پدر فرستاد و بچه را به بهانه اینکه مبادا در خانه پدری از اقوام و همسایه ها چشم زخم خورد، با او نفرستاد. بدین ترتیب از فرصت استفاده کرده، بچه را کنار رودخانه برد و سر برید. اما به امید اینکه شاید بچه زنده شود، ابتدا تنه بچه را بر آب داد سپس سرش را. تنه مسافت زیادی نرفته بود که سر به آن رسید و به آن متصل شد. بچه زنده گردید و در جویی فرعی روانه شد تا اینکه به آسیابی رسید و مانع سرازیر شدن آب به سنگ های آسیاب شد. آسیابان وقتی دید آسیاب از کار افتاده، سراغ سوراخی رفت که آب از آن وارد آسیاب می شد و در نهایت تعجب دید که پسری در راه آب گیر کرده است. او را درآورد و دید که نیمه نفسی دارد. او را در پارچه ای پیچید و جان گرفت. آسیابان از پسر بچه مواظبت کرد به امید اینکه، امروز یا فردا صاحبان او به سراغش می آیند. اما از والدین خبری نشد تا اینکه پسر نوجوان دوازده ساله رشیدی شد و در خدمت آسیابان کار می کرد. روزی پدر اصلی او سوار بر مادیانی زیبا، با سرعت از آنجا رد می شد و از اینکه مادیانی به آن زیبایی و سرعت داشت بر خود می بالید. پسر از سر طنز گفت: « ای سوار اینقدر با ناز و افتخار مان، زیرا همین امشب مادیانت گره ماده زرد رنگی را سقط خواهد کرد. » مرد توجهی نکرد. اما وقتی فردا صبح در طویله را باز کرد، پیشگویی پسر درست از آب درآمده بود. مرد این پیشگویی را همیشه به خاطر داشت. تا اینکه روزی صیادی توری در رودخانه انداخته بود اما گیر کرده بود و بیرون نمی آمد،

غواصی آمد و در آب غوطه زد و گفت: «خانهات آباد گردد صیاد! تور به ماهی بسیار بزرگی گیر کرده باید افرادی را به کمک طلید تا ماهی را از کف رودخانه بیرون بیاوریم.» خلاصه ماهی بسیار بزرگی را از رودخانه بیرون آوردند. صیاد با خود اندیشید، کسی پول گزافی در بهای این ماهی نمی دهد. بهتر است که آن را به پادشاه هدیه کنم، شاید پاداشی درخور بیاوم. ماهی را به بارگاه پادشاه برد. پادشاه از دیدن ماهی بزرگ شگفت زده شد و به صیاد گفت: «ماهی را به زن وفادار و گرامیم که در فلان کاخ است بده و برگرد پاداش را از من بگیر.» صیاد به در کاخ همسر پادشاه رسید و آمدن صیاد را به اطلاع همسر پادشاه رسانیدند. زن پادشاه از پشت در و با صد نقاب و حجاب گفت: «اگر ماهی ماده است تا به کنیزکان بگویم آن را داخل کاخ بیاورند اما اگر نر است من شرم دارم که دستم به ماهی نری بخورد.» صیاد با تعجب و ناامیدی برگشت و جریان را به پادشاه گفت { احتمالاً قسمتی از داستان افتاده است یا جابجا شده است } ماجرا در شهر پیچید تا به گوش آن مرد (پدر طفل سر بریده) رسید. به نزد پادشاه رفت و گفت: «من شخصی می شناسم که می تواند مشکل را حل کند.» پادشاه دستور داد کسی به آسیاب رود و آن پسر جوان را از پیش آسیابان بیاورد. پسر آمد و گفت: «این ماهی نه نر است و نه ماده، بلکه خنثی است.» و همه بر عقل و ذکاوت او آفرین گفتند. اما پسر بچه رازی را در گوش پادشاه خواند و گفت: «این همسر شما که ادعای پاکدامنی می کند، چنین نیست بلکه؛ با هفت ابدال (درویش دوره گرد) دوست است و هر روز، دور از چشم پادشاه و دیگران با او همبستر می شوند.» پادشاه به همسرش مشکوک شد و همراه پسر جوان در باغ کاخ همسرش مخفی گردید. نزدیکی های ظهر، همسرش آرایش کرده وارد باغ شد. از آن طرف نیز هفت ابدال گردن کلفت که از پول زن چنین چاق و فربه شده بودند، آمدند و یکی پس از دیگری با همسر پادشاه همبستر شدند. پادشاه اصلاً تاب و تحمل دیدن و آرام نشستن نداشت. اما پسر جوان او را به آرامش

دعوت می کرد. پس از آن، پسر جوان به شاه گفت: «تو فقط نگاه کن.» سپس کمان کشید ابتدا زن، و سپس شش تا از هفت ابدال را به قتل رساند. پادشاه پس از آن ماجرا، پسر جوان را جانشین خود کرد و خودش مقدار زیادی از پول خزانه را برداشت، توبره درویشی بر دوش افکند و ناشناس از آن مکان دور شد. در دل کوه و دور از آبادانی **قلعه** ای برای سکونت خود ساخت و هر روز پس از دوره گردی، شب برای استراحت به آنجا می رفت. روزی برای خانواده ای بی بضاعت، دختری متولد شد. آنها برای آینده دختر نگران بودند. پادشاه دختر را به مبلغ گزافی از آنها خرید و به تربیت او مشغول شد، سپس آن دختر را به همسری برگزید و برای آنکه پاکدامن باقی بماند و مانند ملکه نخستین به او خیانت نکند، دور از انبوه مردم و در همان قلعه او را محبوس کرد. شب پیش او می بود و صبح در قلعه را محکم می بست و به دوره گردی می رفت. از قضا، روزی عده ای کولی (آهنگر دوره گرد) در نزدیکی های آن قلعه بیتوته کردند. سپیده دم که آنجا را ترک کردند، جوانی از قافله جا ماند و هر چه به اطراف نگاه کرد خبری از قافله نیافت. لاجرم متحیر راه خود را در دامنه کوهستان ادامه داد تا اینکه از دور چشمش به قلعه افتاد. به قلعه که رسید، اطراف آن گشتی زد، راه ورودی نیافت. ناگهان چشمش به دختر زیبایی افتاد که از پنجره مرتفع کاخ به او نگاه می کند. پس از گفت و شنودی، پسر دختر را قانع کرد که تمام لباس هایش را به هم ببندد و از آنها **طنابی** ساخت از پنجره آویزان کند و پسر به وسیله آن وارد کاخ شد. روزها با دختر به عیش و نوش می پرداخت و شبها در خمره ای گلی، دور از چشمان پادشاه نگون بخت می خوابید.

روزی پادشاه در مرغزاری به استراحت پرداخته بود. از دور درویشی دید که توبره بر دوش می آید. آن ابدال در مسافتی نزدیک او نشست اما پادشاه را ندید. درویش از **توبره** خود زنی مانند ماه بیرون آورد و با او به عیش و نوش پرداخت. پادشاه که از این کار (زنی را به جادو از توبره در آورده) متحیر شده بود،

خود را مخفی تر کرد. پس از آن زن سر شوهرش را بر ران خود نهاد و او را به خواب کرد. سپس در جعبه کوچکی که همراه داشت دمید و پسر جوان زیبایی ظاهر شد و با زن به شادکامی پرداخت. پادشاه که از آن همه عجایب متحیر شده بود، چیزی نگفت تا اینکه ابدال از خواب بیدار شد و زن را با وردی وارد توبره کرد و آن را به دوش انداخت و از آن مکان دور شد. پادشاه با یک میانبر خود را به ابدال رساند و به او گفت: « من هم درویشی هستم دور از قوم و قبیله، اگر قدم رنجه کنی، من در این نزدیکی کلبه‌ای دارم، شب را آنجا استراحت کنیم.» ابدال پذیرفت و با هم وارد قلعه شدند. ابدال به مرد (پادشاه) گفت: « تو که گفתי تنهایی! اما چنانکه مشخص است زنی نیز داری.» پادشاه گفت: « تو هم زنت از داخل توبره دریاور تا چهار نفر شویم.» ابدال متعجب از این که مرد چگونه از جریان من خبر دارد، پذیرفت که زن را از داخل توبره درآورد و با هم به گفتگو پرداختند. پادشاه رو به زنش کرد و گفت: « امشب برای پنج نفر شام درست کن.» (منظورش از نفر پنجم، جوانی بود که در جعبه زن ابدال وجود داشت.) ابدال که می دانست مرادش از نفر پنجم کیست رو به زن میزبان کرد و گفت: « اگر زحمت نیست برای شش نفر!» پادشاه گفت: « نفر ششم کیست؟! » ابدال گفت: « نفر پنجم که بود؟ » پادشاه گفت: « جوانی که در جعبه جادویی زن شما قرار دارد.» ابدال گفت: « نفر ششم هم جوانی است که در خمره گلی پنهان شده است.» در خمره را باز کرده، جوان کولی را درآوردند و از داخل جعبه جادویی زن ابدال، جوان دیگر را نیز بیرون آوردند. آن دو جوان با این دو مرد که شوهران واقعی زنان بودند به نبرد پرداختند و همدیگر را مجروح کردند. سرانجام قرار را بر این نهادند که زنها با هر کسی که دوست دارند زندگی کنند. هر دو زن، دوستان فاسق خود را بر شوهرانشان ترجیح دادند و از آنجا بیرون رفتند. آن دو مرد هم با ناکامی و ناراحتی بقیه عمر را در همان جا سپری کردند. (حیدری، ۱۳۸۹: ۶۶)

آنیما و آنیموس:

در دوران معاصر مکاتب گوناگونی در زمینه تحلیل قصه شکل گرفته است. «در بین مکاتب هفتگانه تحلیل قصه، یکی تحلیل روانکاوی است.» (دلاشو، همان: ۳۴-۴) اگر ما بخواهیم تمام عناصر و موضوعات این قصه را حتی فقط از دیدگاه مکتب روانکاوی تجزیه و تحلیل کنیم به ناچار از حد یک مقاله فراتر خواهد رفت، اما به طور خلاصه بعضی از عناصر کلیدی قصه (جعبه، خمره، توبره و قلعه) را با توجه به بعضی از اصطلاحات بر ساخته، توسط یونگ (آنیما و آنیموس) مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهیم داد. و از ذکر دیگر موارد که شاید همخوانی کمتری داشته باشند خود داری می کنیم.

یونگ می گوید: «در قرون وسطی بسیار پیش از آنکه دانشمندان بدن شناسان ثابت کنند ساختار که غده بی همگی ما دارای عناصر مشترک ماده و نر می باشد، عقیده بر این بود که در درون هر مرد یک زن وجود دارد. و من نام این عنصر زنانه در مرد را عنصر مادینه (آنیما) گذاشتم... مرد می کوشد تا آن را از خود و دیگران پنهان کند. حتی هنگامی که شخصیت ظاهری فرد عادی به نظر می آید باز ممکن است که وی زن موجود در درون خود را از دیگران و خود پنهان کند.» (یونگ، ۱۳۷۷: ۳۳) چنانکه از سخنان یونگ پیداست چنین تفکری جدید نیست بلکه در ازمنه بسیار قدیم نیز چنین برداشتهای از ناخودآگاه آدمی وجود داشته است. هر چند اصطلاحات مربوط به این مفاهیم جدید باشد.

آنیما:

یونگ در تعریف آنیما می گوید: «آنیما، مظهر طبیعت زنانه ناخودآگاه مرد و آنیموس مظهر طبیعت مردانه ناخودآگاه زن است.» (یونگ، ۱۳۷۰: ۴۰۴) او معتقد است: «هر مردی تصویر جاویدان زن را در درون خویش حمل می کند. البته نه تصویر این یا آن زن بخصوص را بلکه تصویر غائی زنانه را.» (همانجا) در

جای دیگر شبیه به همین مطلب می گوید: از گذشته تا به حال هر مرد حامل تصویر زن در خویش است. نه تصویر این یا آن زن معین بل تصویری انگاره ای، نمونه ای بارز از زن... این موضوع در باره زن نیز صدق می کند. او نیز در خود حامل تصویری ذاتی از مرد است.» (یونگ، ۱۳۷۹: ۱۳۹) در تکمیل این تعریف می گوید: «عنصر مادینه یا آنیما تجسم تمامی گرایش های روانی زنانه در روح مرد است، همانند احساسات، خلق و خوی های مبهم، مکاشفه های پیمبر گونه، حساسیت های غیر منطقی، قابلیت عشق شخصی، احساسات نسبت به طبیعت و سرانجام روابط با ناخودآگاه که اهمیتش از آنهای دیگر کمتر نیست.» (یونگ، ۱۳۷۷: ۲۷۰) فرانسویان این تجسم عنصر مادینه را «زن شوم» می نامند. (همانجا) در چین «بانوی ماه» در هند «شاکتی»، «پاراواتی»، «راتی» (همان: ۲۸۴) در داستان بوف کور زن اثر جنبه مثبت آنیما و لکاته جنبه منفی آن است. آنیما ترکیبی است از احساساتی که قوه ادراک مرد را تحت تأثیر قرار می دهد و یا آن را منحرف می کند. (یونگ، ۱۳۷۰: ۴۰۴)

«زن همیشه در جایی است که در آن سایه مرد وجود دارد؛ بدین سان، غالباً و به آسانی بیش از حد، زن و سایه مرد را با هم اشتباه می گیرند.» (یونگ، ۱۳۷۹: ۱۳۴) او معتقد است که این لایه (آنیما) شکل گرفته از برخورد و روابط اولیه جنس مذکر از زن به ویژه مادر است (همانجا) در جای دیگر نیز عیناً بر همین دیدگاه پافشاری می کند: «جلوه های فردی عنصر مادینه معمولاً به وسیله مادر شکل می گیرد.» (یونگ ۱۳۷۹: ۲۷۳)

دلاشو نیز نظری مانند یونگ دارد «مادینه جان: یعنی تصویر ناخودآگاهی که مرد از زن و زنانگی دارد و از تصویر زنی که جماعت به وی منتقل کرده و نیز از تجربه زنان و در وهله اول با مادر نشأت گرفته است.» و نرینه جان - که در حق زن معادل مادینه جان برای مرد است. (دلاشو، همان: ۱۴) یونگ آنقدر به تأثیر و

حضور آنیما در ناخودآگاه مرد و حتی بازتاب آن در خودآگاه و رفتار ظاهری مرد ایمان دارد که می گوید: «مرد فکر می کند وقتی صاحب زن است که از نظر جنسی به وی دست یافته باشد. در حالی که این لحظه ای است که مرد کمتر از همیشه زن را در اختیار دارد.» (یونگ، ۱۳۷۹: ۱۴۶) او رایج ترین انعکاس عنصر مادینه را تخیلات شهوانی می داند. (یونگ، ۱۳۷۷: ۲۷۵)

آنیما دارای جلوه های مثبت و منفی است.

الف: جلوه های منفی آنیما (عنصر مادینه):

آنیما بدون شک در رفتار مرد تأثیر گذار است و بخشی از فعالیت ها، منش ها و... مرد مرهون عکس العمل آن است و بر عکس نیز باید از طرف مرد این بخش از ناخودآگاه نادیده گرفته نشود، و گرنه آنیما در مقابل بی اهمیتی خودآگاه مرد عکس العمل نشان خواهد داد و تلافی خواهد کرد. یونگ می گوید: در صورت بی اهمیتی به عنصر مادینه و یا به طور کلی جلوه های منفی آن؛ احساس بی هویتی و بی اراده گی، ترس از بیماری، ناهنجاری، ناتوانی، خلق و خوی تیره و... که می تواند منجر به خودکشی مرد شود. (یونگ، ۱۳۷۷: ۲۷۳) اختلال در ازدواج، (همان: ۲۷۶) «اهمیت دادن بیش از حد به عنصر مادینه بسیار مشکل آفرین خواهد شد، چرا که یا مرد را قربانی تمایلات جنسی خود می کند و یا ناگزیر به بند یک زن واقعی می کشاند.» (همان: ۲۸۴)

ب: جنبه های مثبت آنیما (عنصر مادینه): از مهمترین کارکردهای مثبت آنیما می توان از موارد ذیل

نام برد: انتخاب همسر مناسب، تشخیص کنشهای پنهان ناخودآگاه، راه بردن به ژرف ترین بخش های وجود و همسان کردن ذهن با ارزش های واقعی، و... می توان آن را رادیویی درونی دررونی انگاشت که با طول موج، صداهای بیگانه را حذف می کند و تنها صدای انسان بزرگ را می گیرد. (همان: ۲۷۸)

آنیموس:

آنیموس مظهر طبیعت مردانه ناخود آگاه زن است. (یونگ، ۱۳۷۰: ۴۰۴) آنیموس در شکل ابتدائی «ناخود آگاه» خود ترکیبی است از عقاید خود جوش و غیر عمدی که بر زندگی عاطفی زن نفوذ شدیدی را اعمال می کند. (همان)

جلوه های نمود عنصر نرینه: بیشتر بیانگر عناصر جمعی است تا شخصی، ... معمولاً از کلمات «ما»، «آنها»، «همه» و... استفاده می کنند و از واژه های مانند: «لازم است» و «ما باید» و... به چشم می خورد. (همان: ۲۹۲) و کمتر به صورت تمایلات جنسی نمود پیدا می کند. (همان: ۲۸۴) چنانکه در مورد آنیما از قول یونگ نقل شد: «همانگونه که عنصر مادینه مرد از مادر شکل می گیرد، عنصر نرینه زن هم اساساً از پدر متأثر است. و این پدر است که به عنصر نرینه دختر خود اعتقادات حقیقی بی چون و چرا می بخشد و به آنها جلوه های ویژه می هد. اعتقاداتی که هیچگونه (همان: ۲۸۷)

تجسم عنصر نرینه در ناخود آگاه زن همانند عنصر مادینه در مرد جنبه های منفی و مثبت دارد

جنبه های منفی آنیموس (عنصر نرینه): خودخواهی، برخوردهای خشونت بار، به صورت عفریت مرگ نمود پیدا می کند، بروز حس ناامیدی، حسادت، لگام گسیختگی، گرایش به پرچانگی، وسوسه های پنهانی شرورانه و... (همان: ۲۸۸-۲۸۶)

جنبه های مثبت آنیموس (عنصر نرینه): خلاقیت، شجاعت، خرد گرایی، مناعت طبع، شرافتمندی و... از خصوصیات و نمودهای عنصر نرینه است. (همان: ۲۹۳)

آنیما و آنیموس غالباً خود را در اشکال تجسم یافته ای مانند چهره هایی که در رؤیاها و یا اوهام وجود دارد و یا در احساسات غیر منطقی مرد و اندیشه غیر منطقی زن متجلی می شود. آنیما و آنیموس معمولاً به عنوان تعدیل کننده رفتار آدمی محسوب می شوند. (یونگ، ۱۳۷۰: ۴۰۴)

« از آنجا که موجود انسانی، مردانه و زنانه را در خود جمع کرده، پیش می‌آید که مرد در زن و زن در مرد زندگی کند. با این وجود زنانگی در مرد، در پس زمینه وجود دارد، همانگونه که مردانگی در زن. وقتی آنطور که ویژه جنس مخالف است زندگی کنیم، زندگی ما در مجموع پس زمینه خاص اوست و آنچه اصل است محروم می ماند. مرد بایستی در مرد زندگی کند و زن در زن. (یونگ، ۱۳۷۹: ۱۳۷)

پس از تبیین و نقش آنیما و آنیموس در ناخودآگاه آدمی از دیدگاه یونگ، اکنون به قصه بر می گردیم و در باره وجود آنیما و آنیموس با توجه به بعضی از عناصر موجود در قصه، توضیح خواهیم داد.

خمره و جعبه: زوج مشابهی در قصه اند که می توانند سمبل ناخودآگاه و جلوه ای از آنیموس (عنصر نرینه) باشند. ارتباط ظاهری خمره و جعبه با ناخودآگاه و ضمیر پنهان، کاملاً واضح و آشکار است زیرا محتویات درون خود را دور از چشم دیگران نگه می دارند و کسی از آنها باخبر نمی شود. دقیقاً شبیه ناخودآگاه که حامل اندیشه ها و افکار مخفی و واپس نهاده آدمی است و دسترسی و شناخت آن برای همگان میسر نیست. در قصه مذکور جعبه و خمره هر دو برای زن به کار رفته اند. زن یکی از ابدالها خمره ای دارد که فاسق خود (آنیموس) را در آنجا پنهان کرده است و زن دیگر ابدال جعبه ای دارد که او نیز پسر جوانی (آنیموس) را در آن پنهان کرده است و از آن در مواقع دلخواه استفاده می کند.

یعنی اگر ما برای زنان موجود در قصه وجودی مستقل و مجزا از مردان (مردان قصه) در نظر بگیریم خواهیم دید که در در لایه ناخودآگاه آنان چگونه بخش مردانه ای (خمره و جعبه در حکم ناخودآگاه و عنصر نرینه است) نهفته است و چگونه با آن ارتباطی منطقی برقرار کرده اند و تا مدت‌ها توانسته اند از دید والدین و نزدیکان خود این ارتباط را پنهان نگه دارند.

قلعه و توبره: قلعه و توبره نیز مانند خمره و جعبه زوج مشابهی هستند که نماد ناخودآگاه مرد و جلوه ای از آنیما (عنصر مادینه) هستند. قلعه و توبره نیز مانند ناخودآگاه، پنهان کننده محتویات درونی خود هستند. در قصه مذکور ظاهراً بین توبره و قلعه تفاوت چندانی وجود ندارد. یکی از ابدالها توبره ای دارد که حاوی زن دلخواه (آنیما) اوست که از چشم دیگران مخفی مانده است، اما خود او از وجود چنین زنی باخبر است و در مواقع ضروری از او کامجویی می کند. ابدال (مرد) دیگر قلعه ای محصور و دور از جماعت دارد که زنی را از دوران بچگی اش در آنجا محصور و زندانی کرده است (آنیما) و مونس تنهایی او .. است. به نظر می رسد انتخاب توبره و قلعه برای ناخودآگاه مرد که واژه گان مردانه تری هستند و انتخاب خمره و به ویژه جعبه برای ناخودآگاه زن، از ظرافت ویژه ای برخوردار است.

به طور کلی علاوه بر این ارتباط، قلعه و توبره و حتی جعبه و خمره در روابط سمبلیک و اساطیری قصه می توانند نمادی از زنانگی و اندام مادینگی جنس مونث باشد. به عنوان نمونه مطالبی را به صورت اختصار در مورد قلعه نقل می کنیم:

قلعه: قلعه به عنوان درزی تسخیرناپذیر در بعضی از قصه‌ها آمده است. قلعه که معمولاً در جایی محصور مانند دریاچه و یا دور از چشم مردم در بیابان و کوهساران می باشد، مانند غار می تواند نمادی از جنس مونث و حریم او باشد که باید دور از دسترس جنس مخالف باشد. تمام تلاش صاحب آن نیز این است که کسی

وارد آن نشود و تسخیر ناپذیر بماند. اما به موقع و به اجبار تسخیر می‌شود. در خیلی از قصه‌ها آمده است که مردی قلعه‌ای در بیابانی می‌سازد و دختری را از بیچگی در آنجا پرورش می‌دهد، یا در آنجا زندانی می‌کند و علیرغم محافظت و حراست متوجه می‌شود که پسری وارد قلعه شده و با دختر همبستر شده است. در اینجا پیچیدگی زیادی بین معنی استعاری و سمبلیک قلعه و مادینگی دختر وجود ندارد. در خیلی از قصه‌ها خانه‌ای با تمام امکانات بر سر راه قهرمان قرار می‌گیرد که قهرمان به نحو دلخواه از آن استفاده می‌کند. گاهی اوقات به جای قلعه از مترادفات دیگری مانند خانه و... صحبت شده است. در بعضی از قصه‌ها در مقابل خانه آماده‌ای که قهرمان بدون هیچ ترسی وارد آن می‌شود، گاهی نیز در قصه‌ها اطاقی وجود دارد که هیچ کس حق ورود به آن را ندارد. این اطاقهای ممنوعه نیز حکایت از روابط زناشویی ممنوعه و... دارد. گاهی با حضور ضد قهرمان در این اطاقهای ممنوعه یا قصد آنها برای ورود به این اطاقها مشکلاتی به وجود می‌آید و گاهی برای ورود به این اطاقها شرایط سختی و گاهی نیز و زمان معینی تعیین شده است که تا برآوردن شرط و گذشت زمان معین کسی نمی‌تواند وارد این اطاقها شود. این اطاقها بدون شک نماد مادینگی و زنانه جنس مونث است که شرایط سختی را برای ازدواج با در نظر گرفته شده است و یا رسیدن به او وابسته به گذشت زمان معین است. هنگام ورود به این خانه‌ها، جنگ و خونریزی‌های اتفاق می‌افتد که جریان و ارتباط را ملموس تر نمایان می‌کند. برونو معتقد است در خیلی از قصه‌ها اطلاق ممنوعه‌ای وجود دارد قصه‌هایی از قبیل خوک سحر آمیز ریش آبی، پرنده قیصر و... (برونو، ۱۳۸۴، ۴۹۰) در قصه مذکور علاوه بر عناصر جعبه، خمرهف توبره و قلعه از عناصر دیگری که دال بر زناشویی و... است، نیز صحبت شده است، از جمله، طناب و ریسمان است که بیان اندکی از ارتباط آن با مسائل زناشویی ضروری می‌نماید.

طناب یا ریسمان (لباسهای به هم بافته) که دختر با آن پسر را به خلوت خود مهمان می کند در دنیای پر رمز و راز قصه با دنیای شهوت ارتباطی تنگاتنگ دارد. یکی از سمبلهای واضح در قصه‌ها بحث دوک و پشم ریزی پیرزن است. این موضوع که به عنوان آرزوی از جانب پیرزن جلوه گر می شود، در خیلی از قصه‌ها به خوبی نمایان است، پیرزن در قبال انجام سخت ترین کار فقط دوک و پشمی (به اندازه وزن خود) طلب می کند، چرخیدن دوک گرد پشم بی تردید کنایه از عمل زناشویی است که پیرزنان و بیوه زنان به ناچار در آرزوی آنند، اما به سختی می توانند به آن برسند. در داستان خسرو و شیرین در روایت لکی آن که در بین عامه مشهور است، پیرزنی از خسرو هموزن خود پشم می خواهد تا باعث قتل فرهاد شود و همین اتفاق می افتد. دلاشو در مورد معنای دوک از قول فروید می گوید: که فروید هر شیء تیز را نشانه اندام نرینگی می داند. (دلاشو، همان: ۱۸۳) در پافوس، نمودار ونوس - آفرودیت، زن ایزد عشق دنیوی، مرغ کوچکی به نام «کوکول» بود. و بنا به ریشه شناسی واژگان فنیقی، معانی این لغت نخ، بند و ریسمان و با اتساع معنی، کلاف و گلوله پشم و دوک ریشه است. (دلاشو، همان: ۱۸۵) روسپیان مقدس وقف معابد آفرودیت وقتی خود را به بیگانگان عرضه می داشتند، نخ یا بند نازکی به دور پسر می پیچیدند بعدها این آرایش مو را زن ایزدان بشمار نخ ریسمان پذیرفتند و نخستینشان آریان بود که نامش به معنای دوک است. این نخهای متقاطع بر سر روسپیان مقدسبه صورت «» و بعدها علامت جنسی و با صلیب ارتباط پیدا کرد. پیش از مسیح، صلیب، جادو و افسونی عشقی بود. لغت تقاطع و تلاقی (کروسمنت) که مدلول جنسی آن مفید معنی جفت گیری و آمیزش اجناس جانور است، بیگمان از واژه CROIX (صلیب) مشتق شده است. در زبان انگلیسی قدیم برای دو مفهوم صلیب و اندام نرینگی یک واژه وجود دارد. در زبان اورفئوسی همان لفظ به معنی نخ و آب مردی است. زن ایزدان رشته و نخ، علاوه بر کلاه های نخ، نیزه کوچکی یا شاخه نازکی

نیز از درخت مورد حمل می کردند که بعدها در قصه ها و... به صورت دوک و پشم درآمده است (همان: ۱۸۷-۱۸۶) در باورهای لکی بند شلوار کنایه از عفاف و پاکدامنی یا عدم آن است، هنوز هم مهمترین سوگند برای زنان و مردانی که می خواهند عفاف خود را ثابت کنند می گویند بند شلوارم به حرامی باز نشده است. در باورهای قدیمی ایرانی نیز بند نماد پاکی است.

پاک دامنی و عدم شهوت رانی یکی از مهمترین اصول فتوت است. « اول چیزی که فتوت دار را بدان وصف کنند. اصل آن پاک دامنی باشد.» (افشاری، ۱۳۸۲: ۸) و « اولین چیزی که فتوت دار را به کار است، شلوار است.» (همانجا) «چون در فتوت باز کنند اول مقدمه او شش چیز باید که باشد از او سه بسته و سه گشاده اما آن چیز که بسته باشد، یکی بند شلوار، دوم چشم از نامحرم، سوم زبان از بد گفتن و...» (همان: ۸) و (همان: ۱۷۸) شلوار پوشیدن که مطابق آیین و رسمی خاص در آیین تصوف صورت می گرفت، (همان: ۲۶۰) « به فضیلت عفاف اشاره داشته است.» (کاشانی، ۱۳۶۹: ۱۳۲) و (کاشانی، ۱۳۸۲: ۳۲) این سنت بعدها نیز جزء اصول زورخانه شد. « در حقیقت تنکه پوشیدن پهلوانان در اصل متأثر از (آزار پوشیدن جوانمردان) است.» (همان: ۱۰۸) به لنگ پهلوانان تنبان نطعی نیز گفته می شد و احتمالاً این پایجامه ها «سروال فتوت» جوانمردان نخستین بوده است. (افشاری، همان: هفتاد و یک) در فتوت نامه ها بارها به سراویل فتیان اشاره شده است. برای اطلاع بیشتر می توان به مقدمه فتوت نامه سلطانی مراجعه کرد. (واعظ کاشفی سبزواری، ۱۳۵۰: چهل و چهار، چهل و هفت، پنجاه و هشت، شصت و...) در حقیقت سراویل فتیان در حکم خرقة صوفیان است. (همان: هفتاد و پنج، به نقل از سفرنامه ابن بطوطه) که دلیل بر پاک دامنی و عفاف است. برونو معتقد است: دوک نخ ریسی که معمولاً در دست پیرزنی است و دختر نوجوان آن را می بیند و لذت می برد، اما از آن زیان می بیند، بیانگر روابط جنسی است. (برونو، همان: ۳۷۹)

یونگ در فهمی زیبا و منطقی از خصوصیات آنیما و آنیموس و ناخودآگاه، می گوید: تقسیم قوای عقل و عاطفه مرد و زن در ناخودآگاه بر عکس است. مرد درون خود را به احساسات می سپارد و زن از آن رها می شود. (یونگ، همان: ۱۳۵) ظاهراً براداشت درست و صحیح یونگ از این مطلب از آنجا ناشی می شود آنیما(عنصر مادینه= ناخودآگاه مرد) چنانکه از قول یونگ و دیگران نقل کردیم، تحت تأثیر جنس مونث(به ویژه مادر) شکل گرفته است و طبیعی است که باید خصوصیات زنانه ای از قبیل عاطفه و احساس در آن بر عقل و اندیشه بچرید و بر عکس نیز آنیموس(عنصر نرینه= ناخودآگاه زن) تحت تأثیر جنس مرد (به ویژه پدر) شکل گرفته است. طبیعی است که ناخودآگاه زن و آنیموس رفتاری مردانه و عاقلانه داشته باشد. چنانکه گفتیم ناخودآگاه و آنیما و آنیموس بر خلاف خودآگاه عمل می کنند. در قصه مورد بحث نیز تا حدی این موضوع نمایان است. هر دو مرد در پایان خیلی راحت تسلیم زنان می شوند و در نهایت دلتنگی و تنهایی بدون هیچ گونه اقدامات مردانه ای به زندگی سراپا اندوه خود ادامه می دهند. برعکس مردها، هر دو زن تصمیمات قاطع و شجاعانه ای می گیرند و بی پروا به عشق بازی را بروفاداری های کورکورانه ترجیح می هند و شوهران ناتوان خود را رها می کنند.

به عنوان آخرین نکته بد نیست اشاره شود که؛ در درون قلعه و توبره قرار دادن دختر به نحوی بیانگر سخت گیری والدین و زیر نظر داشتن رفتارهای اوست. اما چنانکه پیداست این سختگیری نتیجه نمی دهد. زمانی ابدال خود را تنها می یابد و یا به خواب فرومی رود زن درون توبره که از دورن جعبه پسر جوانی بیرون می آورد و با آن به عیش و نوش می پردازد، می تواند بیانگر اولین تجربه های خواب ارضائی)

احتلام) کودک تازه به بلوغ رسیده باشد. در مورد پادشاهی که دختر را در قلعه محصور کرده است و همان دختری پسری جوان را در درون خمره مخفی کرده است همین مسأله صادق است.

این زنای ذهنی تا مدتها دور از چشم دیگران پنهان می ماند_ چنانکه از قول یونگ نقل کردیم که مرد می کوشد تا این عنصر مادینه را مخفی نگه دارد- و والدین متوجه رشد تدریجی کودک نشده اند، اما در نهایت راز بلوغ کودک نمایان می شود. و آنچه از درون جعبه و خمره و همچنین از درون توبره در می آید و آنچه در قلعه محصور است، در حقیقت حقایق بی چون و چرای شهوت هستند که به ناچار و آشکارا و علیرغم میل والدین، قدرت و سلطه خود را نمایان می سازد و بر موانع متعدد فائق می آیند.

نتیجه:

با توجه به آنچه گفته شد به نظر می رسد قصه مذکور علاوه بر معنی ظاهری، لایه ای زیرین و نمادین نیز دارد. این لایه نمادین و سمبلیک که در اکثر قصه ها وجود دارد به نوعی حاوی مطالب جنسی است که برای ورود کودک به دنیای شهوت کارآمد خواهد بود. از آنجایی که قصه با اسطوره در پیوند است، همیشه برداشت های متعددی از قصه میسر است. و از این قصه نیز می توان در حوزه های مختلف برداشت های متعددی داشت. در قصه مذکور بحث توجه به ناخودآگاه و «زن درون» و «مرد درون» تا حدی نمایان است که مطابق باور و اصطلاحات یونگ و معادل آنیموس و آنیما می باشند. چنانکه پیداست در قصه ها که عمر آنها تقریباً معادل عمر بشر است و تراوش ضمیر و ناخودآگاه جمعی اقوام مختلف می

باشند، به ناخودآگاه و مسائل مربوط به آن توجه عمیقی شده است، آنچنان که با دستاوردهای مهم روانشناختی امروزی قابل تطبیق است.

منابع

قرآن کریم

افشاری، مهران، (۱۳۸۲) فتوت نامه ها و رسایل خاکساریه، چاپ اول، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.

برونو، بتلهایم، (۱۳۸۱) افسون افسانه ها، ترجمه اختر سرعت نژاد، چاپ اول انتشارات هرمس، تهران
-----، (۱۳۸۴) کودکان به قصه نیاز دارند ترجمه کمال بهروز نیا، چاپ اول، نشر افکار، تهران

حیدری، علی، (۱۳۸۹) ریخت شناسی قصه های رایج در لکی، طرح پژوهشی دانشگاه لرستان.
دلاشو، م. لوفر، (۱۳۶۶) زبان رمزی قصه های پریوار، ترجمه جلال ستاری، چاپ اول، انتشارات توس، تهران

کاشانی، حسن (۱۳۸۲) تاریخ ورزش باستان ایران، به کوشش پرتو بیضایی، چاپ اول، انتشارات زوار، تهران.

کاشانی، کمال الدین عبدالرزاق، (۱۳۶۹) تحفه الاخوان فی خصایص الفتیان، مقدمه و... سید محمد دامادی واعظ کاشفی سبزواری، مولانا حسین، (۱۳۵۰) فتوت نامه سلطانی، به اهتمام محمد جعفر محجوب، چاپ اول، انتشارات بنیاد فرهنگ، تهران.

یونگ، کارل گوستاو یونگ (۱۳۷۷) انسان و سمبولهایش، ترجمه محمود سلطانی، چاپ اول، انتشارات جام، تهران

----- (۱۳۷۰)، خاطرات، رؤیاها، اندیشه ها، چاپ اول، انتشارات آستان قدس، تهران.

----- (۱۳۷۹) روانشناسی و دین، ترجمه لطیف صدقیانی، چاپ اول، انتشارات جام، تهران